

گفت و گو با سعید مقدم، مترجم زبان سوئدی به فارسی

سووشون به زبان سوئدی ترجمه شد

سحر نیازی

رمان *سووشون* نوشته **سیمین دانشور** به زبان سوئدی ترجمه و به زودی منتشر خواهد شد.

ترجمه این رمان پرخواننده و پرتیراژ ایرانی، که تا به حال به 16 زبان ترجمه شده، توسط **سعید مقدم**، مترجم ساکن شهر گوتنبرگ سوئد و **یوحنا بلیک** انجام شده است. به عقیده مقدم که تا به حال دهها کتاب از زبان سوئدی به فارسی و بالعکس ترجمه کرده است، *سووشون* واجد ویژگی‌هایی است که می‌تواند خواننده سوئدی را جلب کند.

استفان فوکونی، نویسنده و روزنامه‌نگاری که همراه با همکارش **توماس اندرشون** از سال 1999 تا سال 2003 در ایران زندگی کرده و خاطراتش را از این دوره با عنوان *پیرمردی روی سقف* با تکیه به فضای فرهنگی ایران منتشر کرده، با مطالعه‌ی *سووشون* به عنوان ویراستار کتاب، بر این باور است که این رمان یک رمان جذاب و غنی است.

مقدم مدتی پیش مجموعه داستان *رقص روی طناب سست* (نشر ترانان) را ترجمه کرد که در آن داستانی از دانشور با عنوان *تصاف* چاپ شده است. در این مجموعه داستان که با همراهی کارلسون و ویرایش فوکونی منتشر شده، داستان‌هایی از **منیرو روانی پور**، **امیر حسن چهلتن**، **شهرنوش پارسی پور**، **محمود دولت آبادی**، **محمد محمد علی**، **گلی ترقی**، **نسیم خاکسار**، **احمد محمود**، **شهریار مندنی پور** و **جواد مجابی** ارائه شده است.

مقدم یکی از پرکارترین مترجمانی است که در حوزه‌ی ادبیات در سوئد فعالیت کرده است. او درباره‌ی رمان *سووشون* که توسط نشر باران در سوئد منتشر خواهد شد، می‌گوید: «همانطور که می‌دانید *سووشون* یکی از معروف‌ترین و پرخواننده‌ترین رمان‌های فارسی است. محبوبیت این رمان را می‌شود با سبک و ساختار زیبایی آن توضیح داد و بخشی هم با محتوایش که حافظه‌جمعی ایرانیان را تحت تأثیر قرار می‌دهد. شخصیت‌های رمان به نحوی تصویر می‌شوند که امکان و قدرت این را دارند که از زبان خودشان سخن بگویند. به علاوه ماجرای داستان *سووشون* به لحاظ تاریخی و فرهنگی کاملاً محتمل است. نویسنده موفق شده است داستان تراژیک یک زندگی خصوصی را با یاس و سرخوردگی جمعی ملتی، از مبارزه‌ها، شکست‌ها و ناکامی‌های پی در پی‌شان پیوند بزند. *سووشون* سال‌ها پیش از انقلاب اسلامی نوشته شده با این همه تا حدود زیادی زمینه‌ها و خلق و خو و روحیاتی که در ایران منجر به این انقلاب شد را توضیح می‌دهد. شاید خواننده سوئدی بتواند از طریق این رمان حال و هوای آن دوران و حوادثی که بعد از آن در کشور ما اتفاق افتاد را بهتر بفهمد؛ حال و هوایی را که نمی‌توان با گزارش تاریخی توضیح داد.

دیگر این که حوادثی که در چند سال گذشته در جهان و در منطقه خاورمیانه اتفاق افتاده و به ویژه ماجرای اشغال عراق توسط نیروهای خارجی این کنجکاو و علاقه را در خواننده سوئدی به وجود آورده که درباره فرهنگ ها، مذهب و مردم این منطقه بیشتر بدانند. سووشون حداقل از این جنبه که جو حاکم بر یک کشور اشغال شده را نشان می‌دهد می‌تواند برای خواننده سوئدی جالب باشد. بگذریم از این که این رمان گنجینه ای از آداب و سنن و رسوم ایرانی است که می‌تواند برای خواننده کنجکاو جذاب باشد.»

برای آن که خواننده سوئدی بتواند با کتاب ارتباط برقرار کند آیا ناچار به ارائه توضیحاتی در قالب پانویست بودید یا خیر؟

- مقدمه ای برای آن نوشته‌ایم که به طور خلاصه حوادث تاریخی‌ای که در رمان به آن‌ها اشاره شده را شرح می‌دهد. تمام کلمات و اشارات فرهنگی‌ای که برای یک خواننده سوئدی ناآشنا است را در آخر کتاب توضیح داده‌ایم.

تا به حال چه کتاب‌هایی را ترجمه کرده‌اید؟

- نخستین ترجمه‌ام مجموعه داستان‌های کوتاهی از نویسندگان بزرگ سوئد به فارسی بود. بعد ترجمه‌ی رمان *دکتر گلاس* از *یلمار سودربرگ* را شروع کردم که یکی از شاهکارهای ادبیات سوئد به حساب می‌آید. بعد دیگر به ترتیب *زنان بدون مردان* (شهرنوش پارسی پور)، *کارین - فروغ یک روح دو زبان* (با یانه کارلسون)، *شبانه* (مجموعه اشعار احمد شاملو با کارلسون)، *فراسوی عشق* (مجموعه اشعار شاملو با کارلسون)، رمان *شاه سیاه پوشان* (هوشنگ گلشیری با کارلسون)، *رقص روی طناب سست* (مجموعه داستان‌های کوتاه از ده نویسنده ایرانی با کارلسون) را انجام دادم. سه کتاب مقدمه‌ای بر روشن‌نگری نوشته روی پورتر، *تاریخ عقاید سیاسی از افلاطون تا هابرماس* و *سبکی فکر و سنگینی واقعیت درباره‌ی آزادی* نوشته‌ی سون اریک لیدمن نیز اخیراً در ایران توسط نشر اختران منتشر شده است.

آیا ترجمه ادبیات فارسی در سوئد مورد توجه قرار می‌گیرد؟

- این کتاب‌ها بیشتر مورد توجه روشنفکران سوئد که نسبت به دیگران کنجکاوتر و حساس‌تر هستند قرار می‌گیرد. شعر هم خواننده خاص خودش را دارد، اما در مجموع ادبیات فارسی در میان سوئدی‌ها - که مردم کتابخوانی هم هستند - ناشناخته است.

چرا؟

- پاسخ این پرسش ساده نیست ولی فکر می‌کنم مجموعه‌ای از عوامل، چنین وضعیتی را به وجود آورده‌اند. اگر عوامل بازار کتاب یعنی شرکت‌های انتشاراتی، سیستم توزیع و بازاریابی و غیره را که در موفقیت یک اثر بسیار مهم است را کنار بگذاریم و تنها به کیفیت خود اثر توجه کنیم می‌توانیم به دو محدودیت عمده آثار نوشته شده به زبان فارسی اشاره کنیم. اول این که زبان ادبی تحت تأثیر جو سیاسی و زبان پرخاشجو و شلخته و بی‌دروپیکر آن استقلال خودش را نمی‌تواند حفظ کند. نویسنده مجبور است زبان محرمانه‌ای را به‌کار گیرد که خواننده آن را بفهمد اما سانسورچی درکش نکند. در چنین فضایی هرچه نوشته شود به طور رازآمیزی مفهومی سیاسی پیدا می‌کند. نویسنده‌ای که بخواهد اثر هنری ماندگار بنویسد باید بتواند از چهارچوب این زبان محدود کننده فراتر برود و این به حوصله و تحقیق احتیاج دارد که کمتر کسی از آن برخوردار است. دوم عدم استحکام ژانرهای ادبی در ایران است. به نظر می‌رسد هر نسلی از نویسندگان جدید که به‌وجود می‌آیند کمتر از پیشینیان خود تأثیر می‌پذیرند و بیشتر از نویسندگان غربی تقلید می‌کنند بدون آن که به عمق آثار آن‌ها پی ببرند و بدانند که چرا این یا آن نویسنده به خاطر منطق درونی اثرش این یا آن ژانر را انتخاب کرده است. به طور مثال، *نام من سرخ* اثر *اورهان پاموک* نویسنده ترک را در نظر بگیرید. این یک اثر پست مدرنیستی است. نویسنده این سبک را انتخاب کرده است زیرا نوشتن چنین اثری که سطوح متفاوت دارد به سبک دیگر غیرممکن است. ماجرای رمان در چند روز زمستان 1591 در استانبول امپراتوری عثمانی اتفاق می‌افتد، اما موضوع اصلی آن در حقیقت واقعیت‌های سیاسی و اجتماعی امروز، هویت و خلاقیت هنری است. مسئله‌ای که پاموک در این رمان به شیوه‌های متفاوت مورد بررسی قرار می‌دهد این پرسش زیبایی‌شناسانه است که آیا هنر واقعی در حفظ تداوم سنت هنری از طریق تقلید از استادان قدیمی نهفته است یا در ابداع و نوآوری شخصی؟ این پرسش در بنیاد خود یک پرسش مذهبی، فلسفی و سیاسی است و به این دلیل *نام من سرخ*، در لایه‌های پنهان خود به صورت رمانی درمورد نظریات فلسفی و زیبایی‌شناختی بدل شده است. آیا نگاه هنرمند باید خواننده یا بیننده را به آنجا رهنمون کند که بتواند به هستی از «منظر خدا» بنگرد یا هستی باید از منظر انسانی روایت شود؟ این در حقیقت مبارزه‌ای بر سر سلطه بر جهان معنوی انسان‌هاست؛ مبارزه‌ای که به اعمال قدرت، خشونت و مرگ منتهی می‌شود. پاموک برای پرداختن به این مسائل ساختاری تودرتو و لایه به لایه به وجود آورده است که در آن ماجرابی به ماجرای دیگر گره می‌خورد و کلافی پیچیده اما نه سردرگم پدید می‌آورد. در این رمان همه چیز و همه کس، جسد مرده، سکه، سگ، شیطان و غیره حرف می‌زنند. برای خلق فضایی که بتوان به همی این مسائل از منظرهای متفاوت نگاه کرد پاموک به چنین سبکی نیاز داشته است. برای او سوررئالیسم یک ضرورت است نه حجابی بر هذیان‌گویی و فقر تخیل.

با این اوصاف، تا به حال کدام یک از ترجمه‌های فارسی به سوئدی مورد استقبال مخاطبین سوئدی قرار گرفته است و اصولاً مخاطبین سوئدی چه نوع ادبیاتی از ایران را می‌خواهند؟

- اثری که به طور خاص مورد توجه قرار گرفته باشد را نمی‌شناسم. *جای خالی سلوچ* نوشته دولت آبادی می‌توانست با استقبال روبه‌رو شود ولی مورد توجه قرار نگرفت. شاید به خاطر دور بودن فضای داستان درک آن برای خواننده سوئدی دشوار است.

مخاطبین سوئدی هم مثل جاهای دیگر یکدست نیستند که بتوان گفت چه سلیقه‌ای دارند. بخش زیادی از مردم مصرف‌کننده ادبیات بازاری‌اند و برایشان هم فرق نمی‌کند که این ادبیات از کجا می‌آید

همین که سرشان را گرم کند که به مسائل جدی فکر نکنند و پیشداورهایشان را زیر سؤال نبرد برایشان کافی است.

کسانی هم هستند که می‌خواهند فرهنگ‌های دیگر را بشناسند و نسبت به آن‌ها کنجکاو و حساسند. این قبیل خوانندگان خواستار کتاب‌هایی هستند که بتواند وضعیت، هستی و تجربه انسان شرقی معاصر را بیان کند.

آیا اصلاً ادبیات فارسی را قابل ترجمه به زبان سوئدی می‌دانید؟

- همه ادبیات و تولیدات فکری همه زبان‌ها به زبان دیگر قابل ترجمه است. واضح است که ترجمه ادبیات یک زبان به زبان دیگری که به حوزه فرهنگی‌اش نزدیک‌تر است ساده‌تر از ترجمه به زبانی است که در حوزه فرهنگی دورتری قرار دارد. حوزه فرهنگی ایران از حوزه فرهنگی سوئد دور است در نتیجه کار ترجمه سخت‌تر است ولی غیرممکن نیست.

چه موانعی در برابرتان برای ترجمه وجود دارد؟

- مثلاً در مورد ترجمه شعر، مانع اصلی ویژگی زبان سوئدی است. به دلایلی که صحبت درباره آن اینجا غیرضروری است زبان سوئدی در دوره مدرن آن بدل به یک زبان موجز برای بیان حقایق (فاکت) شده است. در این زبان امکان تفسیر متفاوت از یک گفته تا حد ممکن کاهش یافته است. زبان دریچه‌ای است که انسان توسط آن اقلیم‌های هستی را کشف می‌کند و می‌فهمد. هر زبان کارکردهای متفاوتی دارد از جمله کارکرد علمی و فلسفی و کارکرد ادبی و شعری. بسته به این که این دریچه به کدام اقلیم هستی گشوده شود. در زبان سوئدی وجه علمی و کاربردی نقش مسلط را پیدا کرده است و حتی بر زبان شعر آن هم غالب شده است. این امر باعث شده است که مضمون شعر چندان به فرم زبان آمیخته نیست که در شعر فارسی هست. به این قطعه از **توماس ترانسترومر** شاعر معاصر سوئدی که شهرت جهانی دارد توجه کنید:

«من جنگل تاریکی را به ارث برده‌ام که بندرت به آن سر می‌زنم.

اما روزی فرامی‌رسد که زندگان و مردگان تغییر مکان می‌دهند.

آنگاه جنگل به حرکت در می‌آید.

امید ما یکسر از میان نرفته است»

شما می‌توانید این شعر را به هر زبان دیگری بگویید چون مضمون بر زبان سوار است نه آمیخته با آن، اما در یک شعر ناب فارسی مضمون و فرم در هم می‌آمیزند. شعر بالا را مقایسه کنید با این قطعه از شعر شاملو:

«گاهی سوال می‌کنم از خود که

یک کلاغ

با آن حضور قاطع بی تخفیف

وقتی

صلوة ظهر

با رنگ سوگوار مصرش

بر زردی برشته گندمزاری بال می کشد

تا از فراز چند سپیدار بگذرد

با آن خروش خشم چه دارد بگوید...»

زبان سوئدی به این آمیختگی فرم و مضمون تن نمی دهد، زیر سنگینی بار آن خم می شود. زبان فارسی، به خاطر میراث شاعران بزرگ آن، این امکان یکی شدن بسیار زیبایی مضمون و فرم را فراهم کرده است. حال وقتی مضمون شعر فارسی را از فرمش جدا می کنید و در فرم زبان سوئدی می گذارید هر چقدر هم که بر این زبان مسلط باشید باز فرمی که برای آن می یابید تنگ است و با آن یکی نمی شود.

در ترجمه ادبیات داستانی مشکل انتقال فضاها و عواطف و اخلاقیات پدید آمده در آن ها وجود دارد. جامعه ایران حداقل در صد سال گذشته پیوسته با جنگ انقلاب و بحران های گوناگون روبهرو بوده است. به علاوه ایران جامعه ای در حال گذار است. در مقابل سوئد کشوری است که در صد و پنجاه سال اخیر با جنگ و بحران جدی ای روبهرو نبوده است و نهادهای سیاسی و اجتماعی آن جا افتاده و باثبات اند. مردم سوئد فضاهایی که در جوامع بحران زده پدید می آیند را یا هرگز تجربه نکرده اند یا مدتها پیش آن ها را از سر گذرانده اند و از خاطره برده اند. مثلا درک اهمیت خانواده، روابط پدرسالارانه و حضور مذهب در همه عرصه های زندگی اجتماعی در یک جامعه برای آن ها مشکل است. دشواری ترجمه انتقال حال و هوای این فضاها به فرهنگی است که این حال و هوا را نمی شناسد.

شما تعداد زیادی کتاب از زبان سوئدی و انگلیسی بفارسی برگردانده اید. آیا موانعی که از آن یاد کردید تنها مختص ترجمه ادبیات فارسی است؟

- این مانع در حوزه دیگری است، در حوزه ترجمه آثار علمی و فلسفی به فارسی. فارسی هرگز زبان علم و فلسفه نبوده است و در این حوزه کمبودهای بسیاری دارد. البته این اشکال در ذات خود زبان نیست بلکه در این است که در چند سده گذشته ایرانیان در زمینه علم و فلسفه کار اندکی کرده اند. زبان علم و فلسفه در دوران شکوفایی فرهنگ ایرانی- اسلامی عربی بوده است. و بعد هم که این فرهنگ از قرن شانزدهم میلادی به بعد دچار رکود شد و بخواب رفت. وقتی هم که شوک های مدرنیته آن را یکباره از خواب پراند، فضا پر شد از پرت و پلاگویی های معرکه گیرانی

مثل احمد فریدید. برای این پرت و پلاگویی هم که به زبان دقیق علمی و فلسفی احتیاج نیست، زبان هر چه گنگ تر بهتر.

البته در چند دهه اخیر بزرگانی مانند داریوش آشوری برای سروسامان دادن به زبان علمی و فلسفی زحمات زیادی کشیده‌اند ولی هنوز تا استحکام یافتن چنین زبانی راه طولانی‌ای باید طی شود.